



گفت‌وگوی «فرهیختگان» با شریف لک‌زایی درباره آزادی و اعتراض-بخش دوم

گمشده ما هم آزادی است و هم قانون



فرهیختگان - متن پیش‌رو بخش دوم از گفت‌وگوی «فرهیختگان» با شریف لک‌زایی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی درباره آزادی و اعتراض است. وی در بخش نخست از اعتراض به عنوان یکی از پارادوکس‌های مفهوم آزادی نام برد و با استفاده از مباحث شهید مطهری دو رکن آزادی را عصیان و تمرد در برابر انقیاد و تسلیم ذکر کرد. لک‌زایی آزادی بدون عصیان و تمرد را رکود نامید و ذکر کرد که آزادی بدون انقیاد و تسلیم به هر و مرج منتهی می‌شود. وی همچنین از اعتراض به‌عنوان منشأ حرکت و پیشرفت جامعه یاد کرد و بر لزوم نهادینه شدن آزادی و اعتراض در جامعه تأکید داشت. لک‌زایی معتقد است به این دلیل اعتراضات در جامعه ایران به اغتشاش کشیده می‌شود که تصور معقولی از اعتراض در میان مردم شکل نگرفته است. وی در این رابطه، مسئولیت را متوجه دولتمردان کرد و اظهار داشت: «چه اتفاقی می‌افتد که اعتراض تبدیل به آشوب و شورش می‌شود؟ عدم برخورد صحیح با اعتراض می‌تواند جامعه را چندپاره کند، لذا سهم عمده از طرف قانونگذاران، دولتمردان و سیاستمداران باید اتفاق بیفتد و دولت بتواند مداخله‌اش را در خیلی از امور کم کند و این بتواند به ما در پیدایش اعتراض مسالمت‌آمیز کمک کند.» اکنون ادامه این گفت‌وگو را از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

دورکیم در تبیین دوگانه اعتراض و آزادی، طرح چنین دوگانه‌ای را اساسا اشتباه می‌داند. ایشان وجود آزادی را مستلزم وجود مواردی می‌دانند که تکمیل کننده آن باشند.

این نقد به بحث من از نظر دورکیم می‌تواند مطرح شود ولی سوال این است که در اینجا امکان بهره‌مندی از آزادی نهایی چطور اتفاق می‌افتد؟ اگر ما عنصر حرکت و تمرد و عصیان را از یک جامعه بگیریم، آزادی را به‌سخت محاق بردیم و نمی‌توانیم آن را محقق کنیم و این در بحث نظری قابلیت گفت‌وگو را دارد. اما طبیعی است در این زمینه عنصر دوم آزادی که تسلیم است نیز باید اتفاق بیفتد، نمی‌شود به‌طور دائم عصیان و تمرد باشد، اگرچه عصیان به‌عنوان نقطه تحرك انسان و جامعه لازم و ضروری است.

قبل از ورود به مساله اعتراض باید درباره چند موضوع صحبت کنیم؛ یکی اینکه امروز در جامعه نسبت به همه چیز معترض هستیم، یعنی بخشی از این اعتراض نسبت به حکومت و حاکمیت و نهادها نیست. دو نفر هم نسبت به یکدیگر معترض هستند فضایی اعتراضی شدیدی به‌وجود آمده است. یکی از مسائلش هم این است که ما هیچ موضوعی برای تفاهم نداریم یا حداقلش اینکه مبنایی‌ای را برای تفاهم انتخاب نکرده‌ایم و همین‌طور این اختلاف‌نظرها ادامه یافته است. نکته دیگر این است که امروزه اکثر اعتراضات از خارج از کشور به‌شدت تحریک می‌شوند و مشخص نیست چقدر از این اتفاقات واقعی است یا اینکه توسط عوامل دیگر تشدید شده است. وقتی یک نفر در شرایطی قرار گرفته که نادانسته نسبت به مساله‌ای صرفا معترض شده است و الان فقط می‌گوید من هرچه می‌خواهم باید انجام شود، این دیگر عقلانیتی دربر ندارد و با این فرد نمی‌توان صحبت کرد و به‌نتیجه‌ای رسید و آن خواسته هم مشخص نیست و این اعتراض هیچانی و غیرواقعی است. مساله دیگر این است که ما چقدر تاب اعتراض دیگران را داریم و چقدر تحمل می‌کنیم که آنها نسبت به ما معترض شوند و این هم بخش مهمی است. جامعه ما تاب اعتراض عمومی ندارد و حالا دولتمردان که سرچای خود، در عموم جامعه هم تاب اعتراض نداریم. من فکر می‌کنم باید در جامعه به‌سخت فرهنگ‌سازی درباره اعتراض و انتقاد برویم که مشخص کنیم فضای انتقاد و اعتراضی که به‌سمت آن می‌رویم، چیست و اصلا ما به چه مفهومی اعتراض می‌گوییم؟ از طرفی هم شما تعریفی از آزادی کرده‌اید که خیلی تعریف دقیقی از آزادی نیست و مرزهای ما با آزادی منفی مشخص نیست، از سویی هم اختلاف سر مفاهیم آزادی بسیار زیاد است.

همین را که امروزه همه ما در جامعه معترض به همه چیز هستیم، قبول دارم. این معلول چیست؟ سه مساله‌ای را که مقام‌مظلم-رهبری فرمودند یعنی فقر، فساد و تبعیض، اینها اینجا خود را به‌خوبی نشان می‌دهند. وقتی این سه‌عامل در جامعه باشد ما نسبت به آنچه در جامعه به‌وجود آمده است، معترض می‌شویم، اعم از فقر، تبعیض و فساد، لذا در این فضا این بحث وجود دارد و درست است. از همین رو ممکن است تصور شود که فضایی برای تفاهم وجود ندارد ولی من معتقدم مینا برای تفاهم وجود دارد اما تمرین نکردیم که این تفاهم را به‌وجود بیاوریم، به‌نظر مبنای قانون اساسی، مبنای

مهمی است. همه این حوزه‌ها در قانون اساسی دیده شده؛ هم اعتراضات و هم خیلی از بخش‌های دیگر و حتی در بخش تضمین و تامین آزادی و حتی اقسام و انواع آزادی هم در قانون اساسی دیده شده‌اند و اینها می‌توانند موارد تفاهم باشند. بنابر این مبنای تفاهم ما گذشته از حوزه‌های دینی و اسلامی و آموزه‌های اخلاقی‌مان، قانون اساسی می‌تواند به ما کمک کند. اما اینکه اعتراضات از خارج از کشور تهییج و تحریک می‌شود، این هم درست است و باید بررسی شود که به‌هرحال عمده موانع تحقق اعتراض مسالمت‌آمیز در کشورمان آیا داخلی است یا خارجی است؟ ریشه‌ها، عوامل و موانع در کشور ما وجود دارد و فقر، فساد، تبعیض و بی‌قانونی در کشور وجود دارد و اتفاقا می‌بینیم که رسانه‌های بیگانه سوار بر همین مباحث می‌شوند و اگر این ریشه‌ها وجود نداشته باشد، امکان این سوءاستفاده هم وجود ندارد ولی اگر هر اعتراضی به‌وجود می‌آید به پایگاه‌هایی که در خارج از کشور است وصل بشود، این به‌نظر نمی‌تواند راه‌حل مساله باشد و آن را حل کند. درست است که آنها تشویق، تحریک و تهییج می‌کنند و حتی خبرسازی‌های متنوعی انجام می‌دهند تا آن اعتراضی که صورت گرفته سمت‌وسو و جهت‌گیری‌اش به‌نحو باشد که آنها بتوانند از آن استفاده رسانه‌ای کنند اما مشکل از این طرف هم هست و آن مبنای تفاهم است که باید جدی گرفته شود.

این بحث را هم مطرح کنم؛ کلیدواژه محبت در سیره سیاسی ما در حوزه اجتماعی است که این مقدار زیادی مغفول واقع می‌شود و باید جدی گرفته شود. گاهی اگر یک اعتراض صنفی و اقتصادی شکل می‌گیرد، به‌نظم می‌رسد که با گفت‌وگو حل می‌شود اما در خیلی از این موارد اصلا گفت‌وگویی صورت نمی‌گیرد. فضاسازی رسانه‌های خارجی آن زمان به این کمک می‌کند که این اعتراض صنفی یک اعتراض سیاسی و این اعتراض سیاسی یک اعتراض امنیتی شود و اخلاص امنیتی ایجاد ونحوه برخورد کاملا متفاوت و از دست همه خارج شود. این یک نکته مهمی است که باید موردتوجه قرار گیرد. نکته دیگر که گفتید ما چقدر تاب اعتراض داریم و اینکه اصلا جامعه ما تاب اعتراض ندارد، عرض کردم که باید تمرین کنیم و این کجا اتفاق می‌افتد؟ در عرصه خانواده‌ها و تعلیم‌وتربیت و در عرصه تحرب ما اتفاق می‌افتد. یکی از کارهایی که احزاب باید انجام دهند کادرسازی است برای اینکه اگر قدرت را به‌دست آوردند جامعه را اداره کنند. الان در کجا این کادرسازی صورت می‌گیرد؟ الان فردی رئیس‌جمهور یا نماینده می‌شود که ممکن است اساسا هیچ کار آموزشی سیاسی ندیده باشد باید پرسید کجا این کادرسازی صورت می‌گیرد؟ کجا یک نیروی باتجربه و کارآمد تربیت می‌شود که عرصه بخواهند از او در مناصب مختلف استفاده کنند و آنها را در اهدافی که جامعه از پیش تعیین کرده است، پیش ببرد. چنین چیزی متأسفانه وجود ندارد، لذا در بحث تشکل‌های مدنی و سیاسی‌مان فقیر هستیم و اگر حزب هم در جامعه وجود دارد تنها در ایام انتخابات می‌آیند و شعارهایی مطرح می‌کنند و مسائل را به‌گونه دلخواه خود مطرح می‌کنند و از آن هم نمی‌توانیم نتیجه‌ای بگیریم. بنابراین اینکه باید فرهنگ‌سازی شود، درست است و فرهنگ‌سازی در ابعاد مختلف رخ می‌دهد و رسانه ملی می‌تواند در این فرهنگ‌سازی خیلی موثر باشد. گفت‌وگوهای فکری و سیاسی در رسانه باید اتفاق بیفتد و جریان‌های فکری بتوانند بحث‌های خود را مطرح کنند. به‌هرحال همه این جریان‌ها قانون اساسی و جمهوری اسلامی را قبول دارند نباید سلاقی

مختلف در این قسمت مغفول واقع شود و به یک جریان و نگاه ختم شود و طبیعتا در آنجا این فرهنگ‌سازی اتفاق نمی‌افتد. چندسال قبل برنامه زاویه، قسمتی را به حجاب اختصاص داد که خیلی هم واکنش برانگیز شد. من در آنجا از اصل برگزاری این جلسات دفاع کردم. افراد باید از این امکان برخوردار باشند که بتوانند در رسانه ملی صحبت کنند و اگر این صحبت‌ها را نکنند نمی‌توانیم به آن اجماع برسیم و نمی‌توانیم به آن نقطه قابل‌اتکا به اعتراض و آزادی برسیم. این به نظر من بسیار مهم است. در بخش آزادی منفی یا آزادی سلبی بحث‌های مهمی مطرح است و قابل‌اتکا هم هستند و ما درباره مفهومی از آزادی صحبت می‌کنیم که به‌رغم نظریه مک‌کالم که در اینجا مطرح کردم، براساس مبانی انسان و معرفت و هستی و غایت‌شناسی خودمان آن را تعریف می‌کنیم. این نظریه این امکان را به ما می‌دهد که ما برداشت‌مان را آن طور که مبانی ماست، مطرح کنیم. ضمن اینکه هر فردی هر کاری بخواهد بکند عقلا، شرعا و عرفا امکان‌پذیر نیست و امکان اینکه آزادی مطلق وجود داشته باشد، ممتنع است و ما نمی‌توانیم راجع به چنین تصویری از آزادی صحبت کنیم. من در کارهای علمی که راجع به آزادی دارم، این بحث را هم آورده‌ام و نکته‌ای را هم می‌توانم تأکید کنم. ما این همه درباره مسائل مختلف بحث می‌کنیم وقتی به آزادی می‌رسیم ممکن است توقف شود و احساس مان این باشد که بحث‌های زیادی درباره آزادی مطرح شده و شاید دیگر تکراری است، اما به‌نظر من این طور نیست. در جلسه‌ای هم که درباره آزادی در الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت در خدمت رهبر معظم انقلاب مطرح شد، ایشان در ابتدای بحث خود نکته مهمی گفتند مبنی بر اینکه ما در بحث ادبیات آزادی دچار فقر مضاعفی هستیم. دقیق نمی‌دانم مضاعف را گفتند یا خیر، اما خلاصه بحث ایشان این بود که ما در ادبیات آزادی فقیر هستیم و باید این مهم را تقویت کنیم. شما درباره همین بحث اعتراض و آزادی در اینترنت جست‌وجو کنید، ببینید چند مقاله و بحث داریم؟ ما کمتر به اینها اندیشیده‌ایم. به‌نظر می‌رسد راجع به اینها باید بنویسیم و ببیندشیم. باید به این مسائل کمتر اندیشیده‌شده پردازیم و راجع به آنها صحبت کنیم و محل نزاع و مساله باید روشن شود و باید به تائید و اجماعی برسیم که در عرصه علوم اجتماعی کمک کند.

چگونه ممکن است با تفاوت نگاه‌هایی که وجود دارد به تعریف واحدی از آزادی برسیم. شکاف عظیم بین فضای رسمی و فضای مردمی وجود دارد.

این سوال مهمی است؛ اینکه می‌گوییم آزادی نهادینه شده، من معتقدم باید از کودکی و حتی از دوران ابتدایی این مساله شروع شود و فرزندان ما بدانند که دوست هم‌کلاسی او ممکن است مثلا در رنگ، خوردن و پوشش سلیقه‌اش با او تفاوت داشته باشد. مهم این است که اینها پذیرفته‌اند اینجا ببایند و کنار هم بنشینند و همین درواقع باعث می‌شود ما بتوانیم با هم صحبت کنیم و مدیگر را راجع به تصورات‌مان و استعدادها و اهداف‌مان قانع کنیم ولی اینکه در فضای رسمی چیزی گفته می‌شود و در فضای غیررسمی چیز دیگری یا خانواده‌ها طور دیگری عمل می‌کنند، احساس من این است که آن فضاهای غیررسمی باید خود را به فضاهای رسمی نزدیک کنند و حتی در همان فضاهای رسمی سخنانی که می‌شنویم یا بحث‌هایی که بعضا سراغ داریم نیز به صورت غیررسمی فکر می‌کنند ولی این جلوای در بیرون پیدا نمی‌کند و به‌نظر من خود

می‌تواند نوعی نفاق باشد و باید گفت‌وگو شود. بالاخره مردم هستند که این جامعه را می‌سازند و تصوراتی که در عرصه اجتماعی و عمومی وجود دارد، این جامعه را می‌سازد و اگر رفت‌وآمد و گفت‌وگویی صورت نگیرد و این تصورات به هم نزدیک نشوند می‌توانند منجر به شکست شوند، کم‌اینکه در برخی موارد این احساس وجود دارد و باید این موضوع جدی گرفته شود. نیاز به تأمل دارد که خانواده‌ها هم اکنون چطور فرزندان خود را تربیت می‌کنند. نظام فرهنگی و رسانه‌ای ما چقدر تأثیر دارند و اصلا سیاست‌هایی که اتخاذ می‌شود چقدر موثر است. ممکن است ماه‌ها و سال‌ها رحمت بکشید و سال‌ها کار کنید ولی سیاستی که در عرصه عمومی مطرح می‌شود این ممکن است که همه چیز را بر باد دهد. اینها نقص است و نیاز به بازشناسی دارد که این اتفاقات نیفتد و کمتر رخ دهد و جامعه را به‌سمت مطلوبی ببرد.

آقای دکتر آن روی سکه آزادی، قانون است. دورکیم در بحثی که در تاریخ فرانسه داشته جانش خوبی با لیبرالیست‌ها داشته و دوگانه‌ها در آنجا مطرح بوده‌اند. مساله اینجااست که گمشده ما آزادی است یا قانون؟ اگر دوگانه قانون و آزادی را درنظر بگیریم، زمانی چیزی نهادینه می‌شود که جامعه‌پذیر شده و به اقتدار مشروعی تبدیل شده باشد که بتواند در سیستم جامعه حل مساله کند و نیازی را برطرف کند. وقتی می‌گوییم نهادینه شود باید مشروع شود. سوال من اینجااست که ما چقدر در کار قاعده‌مند کردن آزادی کار کرده‌ایم. دورکیم همانجا می‌گوید که بیان کلیات فایده‌ای ندارد و اینکه مردم تفاهم داشته باشند مساله‌ای خوب است، این ضمانت اجرا پیدا نمی‌کند، چون تفاسیر شخصی این حدودمرزها را جدا می‌کند اما اگر پشتوانه حقوقی مناسبی شکل بگیرد وضع متفاوت می‌شود. نکته دیگر هم این است که اکنون فضای کشور ما آنومیک است. کار، کار نیروهای اجتماعی است که بیابند و با نشان دادن نیروهای اجتماعی که صاحب اقتدار هستند، مسائل را در جامعه نهادینه کنند. سوال من این است که آیا نیروهای اجتماعی ما-که مثلا احزاب یکی از آنها بودند-اولا توزین عادلانه‌ای در حوزه فرصت ساختاری در مساله آزادی برای اینها صورت گرفته است؟ توزین نامناسب فرصت‌های آزادی در بین نیروهای اجتماعی در کشور وجود دارد که به نهادینه شدن آزادی ضربه زده است.

گمشده ما هم آزادی است و هم قانون. همان طور که گفتیم در ۱۲۰ سال گذشته بسامد آزادی و قانون را اگر در ادبیات‌مان نگاه کنید می‌بینید خیلی پررنگ و هنوز به مطرح است و ما در عرصه عمومی هنوز در اینجا ادبیاتی قابل‌اعتنا و اتکایی را متکی بر فقه و فلسفه مطرح نکرده‌ایم و نه حتی در رفتار اجتماعی‌مان، لذا لازم داریم که روی هر دوی اینها کار کنیم. هرکدام کار شود بدون دیگری نمی‌تواند باشد و شما فارغ از بحث قانون نمی‌توانید آزادی را مطرح کنید و فارغ از آزادی هم نمی‌توانید قانون را مطرح کنید.

یک مصوبه در قانون اساسی راجع به آزادی و استقلال آمده، در آنجا اشاره شده است که هم استقلال باید باشد و هم آزادی، ما نمی‌توانیم به بهانه آزادی، استقلال را و به بهانه استقلال، آزادی را خدشه‌دار کنیم، اما اینکه عرصه‌اش چیست نیاز به نظریه‌پردازی دارد و اینها نیاز به گفت‌وگوهایی دارد که بتواند به ما کمک کند که به هر دو به‌صورت نسبی برسیم تا تعمیق و به‌سمت کاملی هدایت شود.